خود شناسي و منزلت يابي در حج رحماني

رحيم كارگر

احرام

«حج»، يعني قصد و حرکت و حرکت نيز با سير و سفر همراه است. سفر مي‌تواند به شکل‌هاي مختلف (بدني، روحي، فکري و...) و براي مقاصد و اهداف گوناگون صورت گيرد و دستاوردهايي به همراه آورد.

حج، جامع تمام عبادات است؛ عبادت‌هاي مالي، بدني، فکري و اخلاقي و اسرار و حکمت‌هاي فراوان دارد؛ (مانند اظهار تعّبد وتسليم، آزمون انسان‌ها، کسب تقوا و ورع، همساني با فرشتگان، تجلّي وحدت مسلمين، و...).

از فلسفه‌ها و اهداف بسيار والاي حج، «شناخت خويشتن و رسيدن به منزلت واقعي» است؛ يعني انسان در اين حرکت صعودي و سالکانه، علاوه بر اين­که ثمرات زيادي به دست مي‌آورد، به خودشناسي واقعي نيز نايل مي شود و مقام و منزلت اصلي خود را باز مي‌يابد. معرفت نفس و درک منزلت از مهمترين وظايف مسلمان و اصلي­ترين منزل سير و سلوک عرفاني و اخلاقي او است و تا اين شناخت نباشد، حرکت بايسته‌اي صورت نمي‌گيرد و مقام و موقعيت واقعي به دست نمي‌آيد.

حج پاسخ به سه پرسش اساسي است:

1. از کجا آمده‌ام؟

2. براي چه آمده‌ام؟

3. به کجا مي‌روم؟

سالها فکر من اين است و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خويشتنم؟

زکجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود

به کجا مي‌روم آخر، ننمايي وطنم؟

و چه زيبا گفته است امير ايمان و بيان که: «رحم الله امرءأً اَعَدَّ لنفسه و استعدّ لرمسه و علم من اَين و في اَين و الي اَين؟!»؛( 1 ) «خداوند رحمت کند کسي را که بداند از کجا آمده است، در کجا است و سرانجام به کجا خواهد رفت.»

مهم­ترين رکن معرفتي و سلوکي حج، توحيد و خداشناسي است که در آثار عرفاني حج، به آن اشاره شده است و همة حکمت‌ها و آثار و اسرار حج به آن بر مي‌گردد. براي رسيدن به اين مقصد عظيم، راه‌ها و مراحل گوناگوني وجود دارد که مرحلة مهم آن، معرفت نفس (خودشناسي) و معرفت منزلت (مقام شناسي و منزلت يابي) است. و ما ابتدا در مورد اين دو مؤلّفه توضيحاتي ارائه نموده، آنگاه سير خودشناسي و منزلت­يابي انسان در طول مناسک حج را تبيين مي کنيم:

الف. معرفت نفس

خود شناسي؛ يعني شناختن استعدادها، گرايش‌ها، بينش‌ها، سرمايه‌ها، امانت‌ها و وديعه‌هايي که خداي متعال در اختيار انسان گذاشته است و در حقيقت، رسيدن به شناخت خويشتن خويش است؛ به تعبير دقيق‌تر، در شناخت خود بايد به اين مقوله‌ها بپردازد که «چه بوده»، «چه شده» و «چه بايد بشود».(2)

در شناخت نفس است که آدمي «خود حقيقي» را از «خود مجازي» باز مي‌شناسد و با استعداد و کمالاتي که با لفعل در او موجود است، آشنا مي‌شود و سپس در صدد تربيت و شکوفايي آن بر مي‌آيد( 3 ).

معرفتِ حقّ تعالي، برترين، بهترين و کارآمدترين شناخت شمرده شده است؛ همچنان که امام علي (عليه السلام) فرمود: «أَفْضَلُ الْمَعْرِفَةِ مَعْرِفَةُ الإِنْسَانِ نَفْسَه( 4 )»؛ «برترين شناخت آن است که انسان نفس خود را بشناسد» و پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) فرمود: «أَعْرَفُکُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرَفُکُمْ بِرَبِّهِ»؛( 5 ) «داناترين شما نسبت به خدا، خود آگاهترين شما است.»

مهم­ترين اثر خود شناسي، آن است که انسان از اين طريق پروردگارش را نيز مي‌شناسد و همچنين به کرامت و ارزش خويش پي‌مي‌برد؛ زيرا در شناخت خود، به قواي دروني و نيز مقام و منزلت اين قوا و نيز قواي باطني نفس( 6 ) آگاهي يافته و به چگونگي بهره‌وري از آن پي‌مي‌برد و در صدد رشد و تعالي و ترقّي آن بر مي‌آيد. در صورتي که اين شناخت و معرفت به درستي صورت نگيرد، انسان هلاک مي‌شود: «هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ»؛( 7 ) «کسي که قدر خود را نشناخت، هلاک گرديد.» ( 8 )

خويشتن شناخت مسکين آدمي

از فزوني آمد و شد در کمي

خويشتن را آدمي ارزان فروخت

برد اطلس خويش بر دلقي بدوخت

(مولوي)

انسان در شناخت خويش در مي‌يابد که وجود به ظاهر کوچک او به حدّي بزرگ و وسيع است که جميع عوالم وجود را در خود جمع کرده است.

حج، سرچشمة معرفت و شناخت‌

آري، حج سرآغاز تحولاّت و دگرگوني‌هاي عظيم و شگفت در وجود آدمي است که مهم‌ترين آن، شناخت نفس است. حج سرچشمه شناخت‌ها و معرفت‌ها است.

در روايتي از امام باقر (عليه السلام) آمده است: «مَنْ دَخَلَ هَذَا الْبَيْتِ عَارِفاً بِجَمِيعِ مَا أَوْجَبَهُ اللهُ عَلَيهِ كَانَ آمِناً فِي اْلآخِرَةِ مِنَ اْلعَذَابِ الدَّائِمِ‏» ؛ «هرکس با معرفت و شناخت کامل به همة واجبات الهي، بر خانة خدا وارد شود؛ در آخرت از عذاب ابدي نجات مي‌يابد.»

پيامبرگرامي اسلام نيز بر بالا بردن سطح معرفت ديني و آگاهي‌هاي مذهبي در حج فرموده است: «مَعَاشِرَ النَّاسِ حُجُّوا الْبَيْتَ بِكَمَالِ الدِّينِ وَالتَّفَقُّهِ وَلاَ تَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشَاهِدِ إِلاَّ بِتَوْبَةٍ وَإِقْلاَعٍ» ( 9 )، «اي مردمان، خانة خدا را با کمال و شناخت دين، زيارت کنيد و از مشاهد و زيارتگاه‌ها، جز با توبه و دل کندن (از گناه و بدي) برنگرديد». اين حديث در واقع اشاره به تفسير آية (وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَاْلإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ)( 10 ) است که در آن «يعبدون» به معناي «يعرفون» آمده است.

عارف گران‌مايه ملکي تبريزي در اين باره مي‌نويسد:

«مناسک حج، به وجود آورندة معرفت نفسي است که در آن، معرفت ربّ مندرج است؛ چنان که حضرت در مناجات شعبانيه عرض مي‌کند:

«وَ أَنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّي تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّور...»

«... و رسيدن به نور عطا فرما و چشمان دلمان را با تابش نظر خود روشن نما؛ تا چشمان دل، پرده‏هاي نور را كنار زند و به سرچشمه عظمت برسد و ارواح ما به عزّ قدست تعلّق گيرد.»

زيرا آدمي به سبب حجاب‌هاي ظلماني و نوراني از وصول به معدن عظمت، در پرده و محجوب است. حجاب‌هاي ظلماني عبارت­اند از: عالم طبيعي که از عالم حسّ‌ و شهادت است و... و حجاب‌هاي نوراني، بعد از ترقي از عوالم طبيعي، به افکندن ماده و صورت است و در آن هنگام خويشتن را مجرّد از آن دو مي‌بيند و نفس او براي او تجلّي مي‌کند و حقيقت او، از قشرهاي ماده و صورت برهنه و مجرّد مي‌گردد و خويشتن را امري بزرگ مي‌نگرد و در اين حال باب معارف کشفي براي او گشاده مي‌شود و هر آن­گاه که حجاب‌هاي نور طلوع کند و در عوالم نوري تفکر نمايد، علم به مبدأ و معاد و حقايق مقامات ديني... براي او منکشف مي‌گردد. تا اين­که ديده‌هاي دل‌ها پرده‌هاي نور را پاره سازد و به معدن عظمت (منزلت واقعي) برسد و در اين حال است که مقام قرب بر وي حاصل مي‌شود. (المراقبات ج 2، ص 198)

ب. معرفت منزلت

انسان پس از شناخت خود و پي‌بردن به ظرفيت‌ها و زواياي وجود خويش، بايد در صدد شناسايي منزلت واقعي خود و دستيابي به آن مقام والا برآيد؛ يعني به دنبال جايگاه رفيعي باشد که آفريدگار هستي در هندسة آفرينش براي او قرار داده و از وي خواسته است که زندگي خود را در مسير رسيدن به آن مقام قرار دهد. براي شناسايي و دستيابي به

اين منزلت، بايد از مراحل و منازل مختلفي گذر کند و سالک عارفي در طريق حق باشد. براي انسان، مقامات و منزلت‌هاي گونه گون وجود دارد که مهم‌ترين آن­ها «عبوديت» است. رسيدن به اين منزلت‌ها مستلزم آن است که انسان بداند خليفة خدا در زمين، مسجود فرشتگان، مخلوق تکريم شده و فضيلت يافتة خداوند است. به همين جهت بايد اين برتري و فضيلت را پاس بدارد و خليفة واقعي حق و جانشين شايستة او در زمين باشد.

انسان تنها موجودي است که در هيچ حدّي محدود نبوده و گستره اش تا بي‌نهايت است. با قبض و بسط وجود او، قوس نزولي و صعودي‌اش سامان مي‌يابد. تنها در وجود انسان، مادّيت و تجّرد، فيزيک و متافيزيک، حدوث و قِدَم و خلق و حق پيوند مي­يابد. غير از انسان، همة پديده‌ها در محدوده تعيين خود گرفتارند و او است که مي‌تواند هر قالبي را بشکند و از هر تعيني بگذرد و به مقامي که به وهم کسي نمي‌آيد عروج و صعود کند.

بنا به نوشتة شيخ شهاب الدين سهروردي، انسان موجودي است قدسي، صاحب علم و اراده و فنا ناپذير. او از عالم عِلوي به اين عالم سفلي سفر کرده و به زندان گرفتار آمده است و چون از منزلگاه آسماني خويش جدا گرديده، پيوسته در اين جهان غريب و افسرده است. اگر انسان جايگاه اصلي خويش را فراموش نکند و در ساية رهايي از وابستگي‌ها و رفع حجاب‌ها، پيوسته در پي نيل به مقام رفيع خويش باشد، نفس او به نور حق منوّر مي گردد. تابش نور حقّ که اکسير اعظم علم و قدرت است، چه بسا موجب مي‌شود که انسان بر معارفي دست يابد که ديگران از فهمش عاجزند...( 11 )

بر اساس معارف ديني، حج بهترين فرصت و موقعيت براي درک و فهم مقام راستين انساني و بازگشت به آن عوالم الهي و قدسي است.

صاحب المراقبات در اين باره مي‌گويد:

«خداوند سبحان، بني آدم را از خاک آفريد و آنان را به سوي قرب و جوار ولقاي خود که اعلا عِلّيَين و مقام روحانيين دعوت فرمود و چون آدمي در اوايل امر به جهت فرو رفتن در ظلمات عوالم طبيعت و اسارت در زندان آب و گِل کرة خاکي به اين عوالم عالي دست نخواهد يافت به لطف خويش از عالم خودشان معموره‌اي ساخت و نام آن را «بيت الله» گذاشت و آن را مطاف زائران و خواهندگان حضرت او قرار داد تا پيرامونش طواف کنند و آن را زيارت نمايند و با پروردگار خود انس يابند و بر حسب حالات خود، به او مأنوس شوند و بدين ترتيب براي وصول به عوالم ما فوق آن (از عوالم قدس و جهان قرب) آمادگي پيدا کنند و براي اين زيارت، نُسُک و راه‌هايي قرار داد که تمام آن‌ها پله‌هايي براي ترقّي و بالا رفتن از عالم ملک و عوالم ملکوت، جبروت و لاهوت است. به عبارت ديگر، اين مناسک، عامل به آن را براي زيارت کعبة حقيقي، مستعّد و مهيّا مي‌سازد که دربارة آن فرمود: «لاَ يَسَعْنِي أَرْضِي وَلاَ سَمَائِي وَلَکِن يَسَعْنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»؛ «زمين و آسمان قابليت و توان جاي گرفتنم را ندارند، بلکه جاي من، قلب بندة مؤمنم مي باشد.» ( 12 )

احرام، پلة صعود به کمال و منزلـت رحماني

احرام، آغاز حرکتي معنوي، سفري دروني و پويشي فکري است براي شناخت بيشتر خود و رسيدن به منزلت و مقام واقعي. حج­گزار با زدودن آرايه‌هاي مادي از خود و گسستن از تعلّقات نفساني، در صدد بر مي­آيد واقعيت نفس و روح خود را بشناسد. انساني که از حقيقت روحي و منزلت واقعي خويش به جهت آسيب‌ها و نارسايي‌هاي اخلاقي و معرفتي دور شده يا غافل گرديده، مي‌تواند با زدودن اين زنگارها و موانع و نفس کشيدن در فضاي جديد معنوي و عرفاني، به زواياي باطني و فطري خود پي‌ببرد و به دنبال باز يافتن مقام اصيل خود باشد.

بر اين اساس، با مُحرم شدن و در برکردن پوشش ساده و بي‌آرايه، اذعان مي‌کند که:

من به علت آلوده شدن به گناهان و غفلت‌ها چيزي نيستم و از منزلت واقعي خويش به دورم و به جهت کم کاري‌ها و ناداني‌ها، در محضر حق، نيازمند مطلقم و به سبب نافرماني‌ها و دنيا ورزي‌ها، از ساحت قدس و کمال خود بيگانه‌ام...

آدم (عليه السلام) نيز پس از آن­که در بهشت دچار لغزش شد، از منزلت واقعي­اش به دور افتاد و لباس نور و کرامت براي مدّتي از او زايل گرديد. او با مشاهدة وضعيت بي پوششي خود و دور افتادن از رضوان الهي، سخت اندوهگين شد و در صدد توبه و بازگشت برآمد. به همين جهت با توصية جبرئيل احرام حج به تن کرد و نخستين گام براي دست يافتن به جايگاه واقعي خود را با استواري و آگاهي برداشت.

هر حج گزار ديگر نيز به تبعيت از آدم و همة صالحان و شايستگان، با احرام، گامي نو براي کسب معرفت بيشتر و دستيابي به مقام برتر بر مي‌دارد و عزم بيت المعمور مي‌کند تا دل و جان خويش را آباد و نوراني سازد.

روشن است که احرام، درس‌ها، حکمت‌ها و اسرار فراوان دارد که در اينجا و با توجّه به داستان حضرت آدم ( هبوط و بي پوششي و احرام حج و...)، به بُعد خود شناسي و منزلت يابي در احرام اشاره مي‌شود:

از واقعيت‌هاي ديني و آموزه‌هاي قرآني، داستان پرفراز و فرود حضرت آدم (عليه السلام) و هبوط و نزول او از جايگاه و مقام والاي خود و قرار گرفتن در دار ابتلا و امتحان و جهان علم و عمل است.

پيوند داستان حضرت آدم (عليه السلام) با مبحث حج و به خصوص شناخت نفس و منزلت يابي در آن، رواياتي است که اشعار مي‌دارد حضرت آدم (عليه السلام) پس از هبوط و قرار گرفتن در زمين و اذعان و اعتراف به اشتباه خود، با راهنمايي جبرئيل (عليه السلام) ، عزم کوي دوست نمود و به نيت حج و زيارت خانة خدا احرام بست و در آنجا بود که توبه کرد و توانست به مقام و منزلت واقعي خويش، هر چند در اين دنيا بازگردد و خليفة حضرت حق بر روي زمين باشد.

علي ابن ابراهيم از صادق آل محمد (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) چنين روايت مي‌کند:

«پس از آن­که آدم (عليه السلام) در زمين صفا از مفارقت بهشت، که در جوار حق تعالي بود، درحال سجده چهل روز گريست، جبرئيل بر وي نازل گرديد و گفت: اي آدم، چرا اين چنين مي­گريي؟!

آدم گفت: اي جبرئيل، چگونه نگريم، در حالي که خداوند مرا از جوار خود دور ساخت و به زمين (هبوط کردم و) فرود آمدم.

جبرئيل گفت: اي آدم، توبه کن. آدم گفت: چگونه توبه کنم؟!

آن گاه خداوند در محل کعبه قبّه‌اي از نور برايش پديد آورد و نور آن اطراف مکّه و کوه‌هايش را روشن ساخت. پس آنجا مُحرم شد و جبرئيل (عليه السلام) مأمور گرديد که بر آن مکان علامت و نشاني بگذارد و گفت: اي آدم، بر‌خيز و غسل کن و محرم شو(أَمَرَهُ أَن يُغسل و يُحرِمَ) و روزي که آدم (عليه السلام) از بهشت هبوط کرد، اوّل ماه ذي قعدة الحرام بود و روزي که مُحرم شد و داخل در عرفات گرديد روز هشتم ماه ذي حجه بود و مأمور شد به تلبيه و چون ظهر روز عرفه شد، مأمور گرديد غسل کند و پس از نماز عصر خداوند کلماتي به وي القا کرد و آن کلمات چنين بود:

«اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ عَمِلْتُ سُوءاً وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرَفْتُ بِذَنْبِي فَاغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».

آدم (عليه السلام) با حال گريه و مناجات در عرفات ماند و بعد از غروب به سوي مشعر الحرام روان گرديد و چون صبح شد، خدا را به کلماتي خواند و خداوند توبه­اش را پذيرفت...» ( 13 )

پوشش ظاهري و باطني

شخص مُحرم لباس‌هاي خود را به دور مي‌افکند و لباس احرام به تن مي‌کند. اين نشانگر آن است که در سفر حج، که آغاز يک سير روحي و معنوي است، نياز به تغييرات و دگرگوني‌هايي در ظاهر و باطن انسان است. به همين جهت توجّه او را به پوشش ظاهري و باطني جلب مي‌کند.

قرآن کريم دستورات و برنامه‌هاي سازنده‌اي براي انسان ها بيان مي‌کند که در حقيقت دنباله‌اي است از برنامه‌هاي آدم در بهشت. نخست به مسأله لباس و پوشش بدن که در سرگذشت آدم نقش مهمي داشت اشاره کرده مي‌فرمايد: «اي فرزندان آدم، ما لباس بر شما فرو فرستاديم که اندام شما را مي‌پوشاند و زشتي‌هاي بدنتان را پنهان مي‌سازد»؛ (يا بَني‏ آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمْ لِباساً يُواري سَوْآتِكُمْ ... }. ولي فايدة اين لباس که براي شما فرستاده‌ايم تنها پوشانيدن تن و مستور ساختن زشتي‌ها نيست بلکه لباس تجمّل و زينت نيز فرستاديم که اندام شما را زيباتر از آنچه هست نشان مي‌دهد.( 14 )

قرآن، به دنبال اين آيه که دربارة لباس ظاهري سخن گفته، بحث را به لباس معنوي کشانده و آن­چنان که سيرة قرآن در بسياري از موارد است هر دو جنبه را به هم مي‌آميزد و مي‌گويد: «لباس پرهيزگاري و تقوا از آن هم بهتر است» {وَ لِباسُ التَّقْوي‏ ذلِكَ خَيْر...). تشبيه «تقوا و پرهيزگاري» به «لباس» تشبيه بسيار رسا و گويايي است؛ زيرا همان طور که لباس بدن انسان را از سرما و گرما حفظ مي‌کند و سپري است در برابر بسياري از خطرها و

عيوب جسماني را مي‌پوشاند و زينتي است براي انسان، روح تقوا و پرهيزگاري نيز افزون بر پوشانيدن بشر از زشتي گناهان و حفظ بسياري از خطرات فردي و اجتماعي، زينت بزرگي براي او است و بر شخصيت و هيبت او نيز مي‌افزايد.( 15 )

جامة تقوا شما را بهتر است

وان به اکرام و تواضع در خور است

بر دو گونه است ار نکو داني لباس

آن يکي مر اهل ظاهر را اساس

وز لباس تقوي آمد بهره‌مند

قلب و روح و سر خفي اندرپسند

بهرة دل صدق باشد در طلب

زان شود پوشيده شهوت هم غضب

در آية {وَ لِباسُ التَّقْوي‏ ذلِكَ خَيْر...) ، پس از بيان لباس ظاهري و پوشاندن عيوب ظاهر، به ذکر لباس باطن پرداخته است؛ چيزي که زشتي‌هاي باطن را مي‌پوشاند و آدمي را از شرک و گناه، که باعث رسوايي او است باز مي‌دارد. تأثر و انفعالي که از کشف عورت ظاهري و باطني به انسان دست مي‌دهد، از يک سنخ است، با اين تفاوت که تأثير از بروز معايب باطني بيشتر و ناگوار‌تر و دوامش زيادتر است؛ زيرا حسابگر آن مردم نيستند، بلکه خداي تعالي است و نتيجة اثر هم اعراض مردم نيست؛ بلکه شقاوت و بدبختي دائمي و آتشي است که به دل‌ها سرايت مي‌کند و به همين دليل لباس تقوا از لباس ظاهر بهتر است.

براي تتميم و تکميل اين نکته، به دنبال جملة مزبور فرمود: { ذلِكَ مِنْ آياتِ اللهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُون).( 16 ) در اين جمله، لباس را که انسان به استفاده از آن هدايت شده، آيتي الهي شمرده که اگر انسان به دقّت در آن بنگرد، خواهد فهميد که در باطن او معايب و نواقصي است که آشکار شدنش باعث رسوايي او است و آن معايب عبارت است از رذايل نفسي که اهميتش به مراتب بيشتر از معايب ظاهري است و پوشاندنش واجب‌تر از پوشاندن عيب و عورت ظاهري مي­باشد و نيز خواهد فهميد همان طورکه براي پوشاندن معايب ظاهري لباس هست، براي پوشاندن معايب دروني نيز لباسي وجود دارد و آن همانا لباس تقوا است که خداوند به آن امر فرموده و به زبان انبياي بزرگوار، براي بشر بيان کرده است.

گفته شده، از جملة شعار‌هاي بت پرستان مکّه آن بود که هنگام طواف خانة کعبه عريان و بدون لباس طواف مي‌کردند و مي‌گفتند: در لباس، که درآن پروردگار را معصيت کرده­ايم، طواف نخواهيم کرد؛ همچنان­که آدم و حوّا عاري از لباس شدند!( 17 )

اما قرآن مي‌فرمايد: «ولباس التقوي ذلک خير» يعني نيروي تقوا و ايمان و پرهيز از شرک و رذايل اخلاقي و ترک گناهان، بهترين شعار روحي و حقيقت انساني است و همچنان که عريان بودن بدن در انظار، عيب و نشانة رذالت و بي خردي است و بشر به­طور فطري از آن منزجراست، همين‌طور شرک و رذايل اخلاقي، بي‌بهره بودن از مقام انساني است ...

اي بني آدم فرستاديم ما

آنچه شيطان خواست کشفش در قياس

مر عرب عريان شدندي درطواف

که زما در جامه‌ها سرزد خلاف

پس روا نبود که با اين جامه‌ها

در طواف آييم اندرکعبه ما

آمد اين آيت که نزد اهل هوش

جامه باشد از قبايح روي پوش

جامه‌ها باشد لباس و ريشتان

ساتر از مستقبح و تشويشتان

هست تقوا جامة اهل نياز

که نباشند اهل کبر و اهل ناز....( 18 )

پس به حکم خرد، لباس و پوشانيدن بدن، زينت است و بهره‌اي است از خرد و لوازم انسانيت؛ همچنين پاکيزه ساختن روان انساني از شرک و رذالت خلقي، زينت و صفاي حقيقي و نيل به مقام انساني است با اين تفاوت که لباس زينت ظاهر است؛ ولي ايمان و تقوا زينت حقيقي و کمال معنوي و هميشگي است.

کندن لباس‌هاي دنيوي

در نخستين عمل واجب حج (احرام)، حج گزار با حضور در يکي از ميقات‌ها، لباس‌هاي دنيوي و مادي را از تن به در مي‌آورد و لباس پاک و سفيدي مي‌پوشد و مُحرم مي‌شود. احرام بستن به معناي آمادگي براي آغاز يک حرکت و سير عظيم روحي و معنوي و تلاش در جهت رسيدن به کمال و منزلت واقعي است؛ به عبارت ديگر احرام، انقطاع از دنيا و لغزش­ها، معصيت‌ها و آغاز حياتي طاهر و طيّب است.

حج گزاران، طبق فرمان دين، لباس‌ها و پوشش‌هاي خود را به در مي‌آورند و چيزي از گذشته را به عنوان ساتر قرار نمي‌دهند. البته آنان بايد متوجه اين نکته باشند که به جهت وسوسه‌هاي شيطان و معصيت و لغزش‌هاي مداومشان، پوشش باطني و نوراني از آنان زدوده شده و در واقع ايشان ساتر و پوشش ندارند؛ زيرا لباس معصيت و گناه، پوشش واقعي نيست، بلکه عين رسوايي و عرياني است. همان‌گونه که برخي از مشرکان عرب نيز به اين نکته واقف شده بودند و مي‌گفتند جامه‌اي که در آن معصيت مي‌کنيم نه روا باشد که به آن طواف خانه کعبه کنيم. البته آنان تنها به ظاهر امر توجه مي‌کردند در حالي‌که بايد ظاهر و باطن توام در نظر گرفته شوند. اگر لباس

ظاهري، لباس دنيوي و معصيت است، روح و روان آلوده نيز ظلماني و ناپاکيزه است. انسان در هر حال بايد پوشش ظاهري را حفظ کند، ولي براي حج بايد لباس جديد و پوشش پاکيزه‌اي بپوشد و نشان صالحان و پرهيزگاران داشته باشد.

پس توبه و انقلاب، بايد با دور ريختن لباس گناهان در ظاهر و کندن علايق مادي و خواسته‌هاي شهواني و آلودة باطن و درون باشد. اين حرکتي است واقعي و روحي که انسان را همانند آدم (عليه السلام) به منزلت و مقام بايستة خود سوق مي‌دهد و او را بر سريرعزّت و کرامت مي‌نشاند. انساني که تا کنون مرتکب گناه و معصيت شده، با حضور در ميقات [نشانه‌هاي] گناه و [ مادي گرايي] را از نفس خويش بيرون کند و در ظاهر از لباس فاخرو تجمل و امتياز خواهي و خود نمايي، که چه بسا در دوران زندگاني خود بدان عادت کرده است، برهنه گردد و از آن جدا شود.( 19 )

کسي که پس از گذشت سال‌ها از زندگاني آزاد، که همواره در خوش­گذراني و انواع گردن فرازي و نعمت و ناز پروردگي بوده و هميشه خود را با تنوّع در لباس‌هاي فاخر و جامه‌هاي با نقش و نگار آرايش مي‌داده، همين که براي بستن احرام سعادت يافت و شرايط مقرر آن را بر خود هموار کرد، از آن البسه برهنه شده و بر اندام لطيفش جز چيزي که عورت و عيب او را بپوشاند و جامة تن و روپوش آن شمرده شود، چيز ديگري ديده نمي­شود و اين شريف­ترين واقعه و پيشامدي است که فراموش نخواهد کرد.( 20 )

اين نکته به روشني در روايتِ منسوب به حضرت سجاد (عليه السلام) آمده است: «فَحِينَ نَزَلْتَ الْمِيقَاتَ نَوَيْتَ أَنَّكَ خَلَعْتَ ثَوْبَ الْمَعْصِيَةِ وَلَبِسْتَ ثَوْبَ الطَّاعَةِ» ؛ «آن گاه که به ميقات فرود آمدي [ و جامه‌هايت را در آورده، غسل احرام کردي و خواستي لباس احرام بپوشي] آيا نيت کردي که لباس گناه را نيز از خويشتن دور گرداني و جامة طاعت الهي را در برکني؟!

و نيز : «فَحِينَ تَجَرَّدْتَ عَنْ مَخِيطِ ثِيَابِكَ نَوَيْتَ أَنَّكَ تَجَرَّدْتَ مِنَ الرِّيَاءِ وَالنِّفَاقِ وَالدُّخُولِ فِي الشُّبُهَاتِ» ( 21 )؛ «آن هنگام که جامه‌هاي دوخته را از تن بيرون ‌آوردي، آيا قصد کردي که از ريا و نفاق و امور شبه ناک نيز به درآيي؟»

عارف گران مايه، مرحوم بهاري همداني نيز مي‌گويد:

«باري [حج گزار] چون به ميقات رسد، لباس خود را در آورد در ظاهر و لباس احرام بپوشد و در باطن قصدش اين باشد که از خودش خلع کرده لباس معصيت و کفر و ريا و نفاق را و پوشيد ثوب طاعت و بندگي را و همچنين ملتفت باشد که همچنان که در دنيا خداي خودش را به غير ثوب زيّ خود و عادت خود غبار آلود و سر برهنه و پا برهنه ملاقات مي‌کند، همچنين بعد از مردن خواهد ملاقات کرد عّمال خداي خود را به کمال ذلّ و انکسار و عريان. در حال تنظيف (غسل) بايد قصدش تنظيف روح باشد از شرک معاصي و به قصد احرام عقد توبه صحيح ببندد؛ يعني حرام کند برخود به عزم و ارادة صادقه کلّ چيزهايي را که خداوند عالم حرام نموده بر او که ديگر بعد از مراجعت از مکة معظمه پيرامون معاصي نگردد.22

بايد نخست از جامة عصيان بر آيي

با جامة طاعت به کوي دلبر آيي

بشکست اگر پايت در اين ره با سرآيي

تا گام بتواني زدن در کوي جانان

لباس احرام

حج گزار پس از آن­که لباس‌هايش را از تن در مي­آورد، لباس احرام، که همان رخت سفيد و جامة پرهيزگاري است، مي­پوشد. لباس احرام در ظاهر دو حولة سفيد پاک و طاهر است و در باطن لباس نور کرامت و معنويت.

حج گزاري که لباس احرام را به نشانه آغاز مناسک حج مي‌پوشد، بايد لباس تقوا و پرهيزگاري را نيز بر باطن بپوشاند تا بتواند به منزلت واقعي خويش دست يابد.

امام صادق (عليه السلام) در توصيه­اي به حج گزاران مي‌فرمايد:

«وَ الْبَسْ كِسْوَةَ الصِّدْقِ وَالصَّفَا وَالْخُضُوعِ وَالْخُشُوعِ وَأَحْرِمْ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَيَحْجُبُكَ عَنْ طَاعَتِهِ».23

«و لباس صدق و صفا و خضوع و خشوع بر تن کن [و چون احرام حج بستي] هر چه که تو را از خدا باز مي‌دارد رها کن و از آن دوري گزين.»

به هوش‌ اي دل که ميقات است اينجا

محل نفي و اثبات است اينجا

از اينجا بايد آهنگ سفر کرد

يقين خويشتن را بارور کرد

اگر داري سر پيوند با دوست

بر آر از دل خروش دوست اي دوست

چو عريان از وجود خويش گشتي

تهي از نخوت و تشويش گشتي

به آب توبه جان را پاک گردان

شکوفا غنچة ادراک گردان

بريز ازديده اشک وهاي و هوکن

درون را چون برونت شست و شو کن

و اکنون بايد سير روحاني و معنوي را براي رسيدن به قله‌هاي کمال و تعالي آغاز کرد و به مقام و جايگاه والاي انساني دست يافت.

نداي بازگشت (تلبيه)

حرکت صعودي انسان به سوي منزل مقصود، هم ارضي است و هم سمايي. حاجي در حرکت ارضي با بال ذکر حرکت مي‌کند و در سير سمايي با فکر و بصيرت. نکتة مهم در حج آن است که آغاز مناسک و اعمال، با تلبيه است؛ يعني پاسخ­گويي به نداي رحماني و اعلام آمادگي و حرکت. اين تنها ذکر واجب در حج است و حکايت از آن دارد که هر حرکت و تلاشي، به خصوص امور روحاني و معنوي، بايد با نام و ياد خدا آغاز شود و سالک راه خدا، بدون ذکر و ياد او، قدرت و توان‌ رسيدن به مقصود را ندارد.

در روايتي از امام صادق (عليه السلام) آمده است: «پس از آن­که آدم (عليه السلام) در زمين صفا از مفارقت بهشت، که درجوار حق تعالي بود، در حال سجده چهل روز گريست، جبرئيل بر وي نازل گرديد...[و چگونگي توبه را برايش بيان کرد و]

گفت: اي آدم، برخيز و غسل کن و مُحرم شو ... روزي که محرم شد و داخل در عرفات گرديد، هشتم ماه ذي حجه بود و مأمور شد به تلبيه و چون ظهر روز عرفه شد، مأمور گرديد غسل کند و پس از نماز عصر خداوند متعال کلماتي به وي القا کرد و آن کلمات اين بود:

«اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ عَمِلْتُ سُوءاً وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرَفْتُ بِذَنْبِي فَاغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».

آدم (عليه السلام) با حال گريه و مناجات در عرفات ماند، بعد از غروب روانة مشعر الحرام گرديد و چون صبح شد، خدا را به کلماتي خواند و خداوند توبة او را پذيرفت و پس از آن روانة مکه شد...24

بايد دانست که آدم (عليه السلام) با استعداد کامل و فطرت خالص و نوراني آفريده شد و با اجراي برنامة تعليم اسماء، عنوان خلافت را يافت.

بديهي است، همة انسان‌ها مي توانند با آگاهي، عرفان و پرهيزگاري، به قلة کمال و تعالي برسند و رستگار و سعادتمند گردند. خداوند نيز نه تنها آدم را بعد از توبه‌اش به دار کرامت و سعادت برگردانيد بلکه هر انساني که راه خطا پيموده، اگر برگردد و به سوي پروردگار خود رجوع کند، او را به دار کرامت و سعادت بر مي‌گرداند.25

صدرالمتا لّهين از اين بازگشت تحت عنوان حرکت به عالم قدس، وطن اصلي و مکان عالي ياد مي‌کند: «ففي كلّ مدّة يفيض من عالم القدس الإلهي نفوساً إنسانيّة يرجع ما كمل منها بالعلم و التقوي إلي الوطن الأصلي، و المكان العالي‏...» ( 26 )

بر اين اساس است که مي‌گوييم تلبيه:

ـ اعلام بازگشت به جايگاه قدسي و انساني است.

ـ هم اجابت دعوت پروردگار است و هم اعلان حرکت و سير روحي به سوي کمال و تعالي.

ـ شعار بندگي و آغاز براي زندگي و بالندگي است.

ـ ذکري است که هم مسير را مشخص مي‌کند و هم جايگاه انسان را درجهان هستي مي­شناساند و نشان مي‌دهد آدمي در جايگاهي قرار گرفته که مورد خطاب و دعوت پروردگار است. او به اين سرزمين فراخوانده مي­شود تا در درياي بيکران رحمت الهي قرارگيرد و همراه و همنوا با فرشتگان و پيامبران نواي بندگي و دلدادگي سر دهد.

امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: «وَ بِهَا لَبَّي الْمُرْسَلُون‏» ( 27 ) و در حديثي ديگر از تلبية امت پيامبر در اصلاب پدران و ارحام مادران، سخن به ميان آمده است:

«قَالَ رَسُولُ اللهِ: (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) فِي ذِکرِ کَلاَمِ مُوسَي (عليه السلام) فَنَادَي رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ فَأَجَابُوهُ كُلُّهُمْ وَهُمْ فِي أَصْلاَبِ آبَائِهِمْ وَفِي أَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، قَالَ: فَجَعَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ تِلْكَ الإِجَابَةَ شِعَارَ الْحَج» ( 28 )

آدم (عليه السلام) نيز پس از هبوط به زمين، با همين پيام عازم زيارت خانة الهي گرديد و مسير توبه و منزلت يابي را آغاز کرد.

تلبيه ذکري است واجب براي حرکت، فرمان برداري و عبوديت؛ چنان که امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد:

«وَ لَبِّ بِمَعْنَي إِجَابَةٍ صَادِقَةٍ صَافِيَةٍ خَالِصَةٍ زَاكِيَةٍ لِلهِ سُبْحَانَهُ فِي دَعْوَتِكَ مُتَمَسِّكاً بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَي‏...».( 29 )

«و آن­گاه با اجابت صادقانه، خالصانه، بي پيرايه و صاف از دعوت خدا، لبّيک گويان به ريسمان محکم الهي چنگ بزن.»

به گفتة عالم رباني، مرحوم بهاري همداني، حج گزار بايد هنگام گفتن لبّيک «ملتفت باشد که اين اجابت، ندايي است که به او متوجه شده است: اولاً صادق باشد که قبول کردم کلّ طاعتي را که براي خداوند متعال است و ثانياً مرددّ باشد که اين عمل از او قبول خواهد شد يا نه؟» ( 30 )

به يقين مهم­ترين چيزي که خداوند انسان‌ها را به آن دعوت کرده، اطاعت و عبوديت و تلاش براي رسيدن به قرب الهي است که در ساية معرفت و شناخت بشر و قرار گرفتن در منزلت و جايگاه واقعي انساني به دست مي‌آيد.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

پي نوشت‌ها

1. تفسير القرآن الکريم (صدرا) ج3، ص101

2. ر.ک. به: محمد شجاعي، مقالات، ج1، صص23ـ21

3. ر.ک. به: محمد بهشتي، سلامتي تن و روان، صص33ـ30

4. فهرست غرر، ص387، شماره 2935

5. الجواهر السنيه، ص94

6. مجتبي تهراني، درآمدي بر سير و سلوک، ص44

7. نهج البلاغه، صبحي صالح، حکمت 149

8. ر.ک. به: اخلاق و عرفان، صص65 ـ 63

9. عوالي اللئالي ، ج2، ص84

10. الاحتجاج، ج1، ص81

11. مجوعة مصنّفات: قصّة الغربة الغرب?ه، ج2، صص271-270

12. المراقبات، ج2،ص196

13. مخزن العرفان در تفسير قرآن، ج1، صص277- 276، ر.ک. به: بحارالأنوار، ج36، ج14، وسائل الشيعه، ج8، ص16، ج20 و...

14. اعراف(7)، آيه 27

15. ر.ک. به: تفسير نمونه، ج6، صص133ـ131

16. الميزان، ج8، ص87( ذيل آيه27 اعراف).

17. تفسير انوار درخشان، ج6، ص289

18. تفسير صفي، ص239

19. ر.ک. به: حکيم ابوالحسن رفيعي قزويني، اسرار و معارف حج، ص18

20. محمد امامي خوانساري، فلسفه و اسرار حج، ص64

21. مستدرک الوسائل، ج1، ص166، ح11770

22. تذکره المتقين، صص89 ـ 88

23. مصباح الشريعه، ص74

24. مخزن العرفان در تفسير قرآن، ج1، صص277 ـ276

25. ر.ک. به: تفسير روشن، ج1، ص 201؛ الميزان، ج1،ص203

26. تفسير القرآن الکريم، ج3، ص111

27. الحج و العمره في الکتاب و السنه، ص156، ح451

28. علل الشرايع، ص416، ح3

29. مصباح الشريعه، ص90

30. تذکرة المتقين، ص89